

آمیولانس

شباهت برنج ایرانی ودولت ایرانی



پوریا عالمی

مهر گزارشی درباره دولت منتشر کرده که وقتی باهاش مواجه بشوید بغض می‌کنید. در این گزارش آمده دولت به ۸/۵میلیون کارمند دستگاه اجرایی و بازنشسته حقوق پرداخت می‌کند و حدود ۳۰درصد کارمندان دولت دیپلم و زیردیپلم هستند.

امتحان نهایی

سوال ۱- بزرگ‌ترین چیز در ایران چیست؟ جواب- دولت.

سوال ۲- از دولت بزرگ‌تر چیست؟ جواب- سیاره مریخ، که چون بزرگ‌تر از دولت ایران بود در زمین جا نشد و رفت هوا.

سوال ۳- شباهت برنج ایرانی و دولت ایرانی چیست؟

جواب- هردو ری می‌کنند.

سوال ۴- چرا این‌همه آدم در دولت کار می‌کنند؟

جواب- چون دولت هشت، ۹میلیون ایرانی را سر کار گذاشته که ۸۰۷۰میلیون ایرانی مشغول باشند.

سوال ۵- چرا دولت نان این‌همه آدم را می‌دهد؟

جواب- ما به این چیزها کاری نداریم، بی‌زحمت جواز ما را بدهند ما کار کنیم و از نان خوردن نبیقیم.

سوال ۶- چرا دولت در ایران اینقدر بزرگ شده؟

جواب- به‌خاطر آب‌وهوای ناپایدار سیاسی. سوال ۷- اینکه ۳۰درصد کارمندان دولت دیپلم و زیردیپلم هستند یعنی چی؟ جواب- یعنی اگر درس نخوانی ۷۰درصد می‌شوی مردم عادی، ۳۰درصد می‌شوی کارمند دولت.

سوال ۸- آینده دولت در ایران چیست؟ جواب- اینقدر بزرگ می‌شود که ۷۳میلیون نفر نان‌خور خواهد داشت. هفت‌میلیون نفر هم به این دلیل که مهاجرت کرده‌اند کارمند دولت محسوب نمی‌شوند.

سوال ۹- اون وقت بخش خصوصی چی؟ جواب- شوخی بامه‌زای بود. بعدی.

سوال ۱۰- مردم می‌گویند دولت‌ها در ایران کار خاصی نمی‌کنند، از طرفی که ما می‌دانیم ما مردم هم خیلی کار خاصی نمی‌کنیم و منتظریم ببینیم چی کار می‌کند. با این اوصاف دقیقا کی توی ایران کار می‌کنند؟ جواب- شما به این کارها چی کار داری؟

فرداگذرانی

● شماره جدید «اندیشه پویا»، ویژه انقلاب است. همیشه تاریخ انقلاب محصور در سیاست و روزهای پرشور منتهی به ۲۲بهمن می‌شود. در این شماره سعی شده

زوایای جدیدی انتخاب و گسست در زندگی روزمره مردمان روایت شود. همچنین به تأثیر انقلاب بر مدارس و نحوه تألیف کتب جدید درسی پرداخته شده است. در این شماره از راسته خیابان انقلاب و التهابات آن روایت شده و البته مقاله جدیدی در مورد دعای نفاذ شاه با سعودی‌ها و آمریکایی‌ها برپایه مذاکرات تازه‌منتشرشده مقامات آمریکایی نیز

در شماره جدید اندیشه پویا به چشم می‌خورد.

● شماره دوم «نیمکت معلم‌ها» با سردبیری «نسرین ظهیری» منتشر شد. این مجله شامل گزارش‌های اختصاصی حوزه آموزش‌وپرورش و معلم‌هاست. این شماره

در قالب پرورنده ویژه «مدرسه دیگران» به وضعیت آموزشی کودکان افغان در ایران نگاهی می‌اندازد.

گزارش خواندنی لیلی فرهادپور را در دانش‌آموزان افغان منطقه کن تهران بخوانید. نرگس جودکی از ۲۷ بادام تلخ در یک کلاس شور‌آباد نوشته است. مهتاب جودکی به مدرسه‌ای که معلم آن چه‌ها را مجبور به فروکردن دستشان در چاه توالت کرده است رفته و چندوچون ماجرا را پی گرفته است، اینطور که مهتاب می‌گوید یکی از دانش‌آموزان تنبیه‌شده در بیمارستان است. میترا فردوسی از مدرسه مدرن افغان‌ها در شهر ری خبر می‌دهد.

اکبر هاشمی در جست‌وجوی پیداکردن دبستان کودکی‌های اندیشه فولادوند راهی رباطکریم شده است. در پرورنده ریاضی آخرین متدهای آموزش ریاضی بررسی شده و از معلمی سخن به میان آمده که ریاضی را با چرتکه ایرانی درس می‌دهد. سعید برآبادی، از ماجرای فراموش‌کردن دفتر مشق روایت تازه‌ای می‌گوید. فاطمه علی‌اصغر از روزگار اوج دارالفنون می‌گوید. نسرین رضایی کیفیت و وضعیت آموزشی کشورهای دنیا را با هم مقایسه کرده است و...

شترخوار

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۸ بهمن ۱۳۹۳ ۷ ربیع‌الثانی ۱۴۳۶ ۱۸ زاتویه ۲۰۱۵ سال دوازدهم « شماره ۲۲۲۳ صفحه اذان ظهر تهران ۱۷:۱۲ • اذان مغرب ۴۶:۱۷ • اذان صبح فردا ۴۱:۵۴ • طلوع آفتاب ۷:۰۷

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

پیام برومند

payam.borumand@gmail.com



گزارش فردا

هیولاهای عادی

از هیولا برنی‌آید، به دست آدم‌های عادی هم شدنی است.

کتاب «زنانی که هیتلر را یاری کردند» یکی از تازه‌ترین کتاب‌هایی است که ذره‌بین را بیشتر از فرماندهان روی مردم و بیشتر از مردم، روی زنانی می‌گیرد که شاید به‌واسطه نگاه مردسالاری که جنگ را کاری مردانه می‌داند از زیر بار جنایت‌هایی که کردند، فراری داده شده‌اند. سکسیسم این‌بار به کمک آنها آمد: در دادگاه نورنبرگ حتی یک زن هم در جایگاه متهم نشست. وندی لاور، نویسنده کتاب با استناد به مدارک به‌جامانده از نازی‌ها، از انگیزه‌ها و دلایل حضور ۵۰۰هزارزن آلمانی می‌گوید که در سال‌های جنگ‌جهانی دوم داوطلبانه یا در چارچوب «انجام وظیفه ملی» همراه با ارتش نازی به شرق اروپا رفتند و شاهد و ناظر جنایت‌های این ارتش و نهادهای امنیتی آلمان نازی شدند یا خود عامل این جنایت‌ها بودند. او می‌گوید زنانی که در مناطق اشغالی حاضر بودند الزامی به کشتن نداشتند و اگر امتناع می‌کردند مجازات نمی‌شدند. تنها کمک احتمالی آنها به قربانیان بود که جرم به حساب می‌آمد. ولی زنان مورد اشاره داوطلبانه و بعضا با شور و شوق به کار کشتن مشغول شده‌اند. جنایتکاران فقط در یک طبقه مشخص خلاصه نمی‌شدند؛ از طبقه کارگر و اقشار فرودست تا وابستگان به قشر مرفه و بسیار مرفه جامعه، کم‌سواد و تحصیل‌کرده و دانشگاه رفته را دربرمی‌گرفتند. فقط اتاق‌های گاز نبود که میلیون‌ها آدم را کشت، شاید برای مبرا کردن مردم بیش از حد روی اتاق‌های گاز تأکید شده در حالی‌که برای کشتار میلیونی خیلی هم به وجود آنها احتیاج نبود، چنانکه نصف کشته‌شدگان به‌دست نازی‌ها (احتمالا نزدیک به سه‌میلیون) با شلیک گلوله یا گرسنگی کشیدن از پا درآمده‌اند. این یعنی پشت هر کشته، یک قاتل ایستاده است. دنیل جونا گولدن هاگن در مطلبی که روز یکشنبه به مناسبت ۷۰سالگی آزادی آسوشینس برای نیویورکتایمز نوشت، گفته در ماجرای پرداخت کسه در جریان جنگ‌جهانی دوم وظیفه انتقال انبوه یهودیان سرتاسر اروپا به اردوگاه‌های مرگ را برعهده گرفته بود. آیشمان در سال ۱۹۶۲ محاکمه شد، اتهام‌هایش را نپذیرفت و حکم اعدام گرفت. دادستان دادگاه، او را «غیرعادی‌ترین هیولایی که نوع بشر تاکنون به خود دیده» معرفی کرد اما آرنت در کتابش نوشت که او هیولا نبود، او یکی از هزاران مردمی بود که از مسوولیت اخلاقی خود فرامی‌کردند غافل از اینکه در سیاست، اطاعت و حمایت یکی است. آیشمان را هیولا می‌خوانیم تا شر را غیرعادی جلوه دهیم و از مردم دورش نگه داریم. درحالی‌که ارتکاب جنایت علیه بشریت فقط

سال۵۵در یک همایش بررسی فیلم‌های گذار و چند کارگردان دیگر بود که برای اولین‌بار زاون قوکااسیان را دیدم. بعد از آن مراسم با هم آشنا شدیم و تبدیل به یکی از بهترین دوستان من شد. به خاطر می‌آورم اولین کتابی که برای خواندن به من معرفی کرد؛ «یک گل سرخ برای امیلی» ویلیام فاکتز با ترجمه نجف دریابندری بود. با مرور زمان دوستی من و زاون شکل گرفت و خیلی از کارهای او را من انجام می‌دادم؛ مثلا در تمام این سال‌ها که او در فستیوال‌های مختلف شرکت می‌کرد؛ وین، لوکارنو، تورین... زمانی که او به وین سفر می‌کرد؛ یا وجود اینکه خاله او آنجا ساکن است، همیشه یک اتاق در طبقه نوزدهم هتل هیلتون می‌گرفت. آنقدر با جزئیات این سفرها را برای من تعریف می‌کرد که انگار خود من آنجا بودم؛ نوشتن یکسری نکات و اتودها و تکمیل‌کردن اطلاعات برعهده من بود. اطلاعاتی در مجله‌های خارجی به چاپ می‌رسید و من در این ۱۰سال آنقدر با این اطلاعات خو گرفتم که می‌دانم هرسال زاون به کدام خیابان می‌رود، در کدام رستوران غذا می‌خورد و حتی می‌دانم که در خیابان‌ها چه اتفاقی می‌افتد. مثلا از زاون می‌پرسم که آن وبولنیست هنوز هم کنار

آن‌سوی تاریخ

یک گل سرخ برای «زاون»



خیابان می‌ایستد و در جواب به من می‌گوید که نه؛ به‌جای آن یک‌نفر کیتار می‌زند. همان‌طور که گفتم او همیشه در طبقه نوزدهم هتل اتاق می‌گرفت، اما در تمام گزارش‌هایی که من نوشتم، هربار طبقه را جابه‌جا می‌کردم! یک‌بار سازنده‌ام، بار دیگر هفدهم، هجدهم و... . این شاهکارهایی که من در این گزارش‌ها زدم، سال‌های‌سال است که در مطبوعات جهان به چاپ می‌رسد، یکی دیگر از خاطره‌هایی که از زاون به خاطر دارم، مربوط به یک گردش سیزده‌به‌در می‌شود. آن سال‌ها تازه گوشی تلفن همراه به دست مردم رسیده بود و دفترچه تلفن آن گوشی‌ها کارایی خیلی ویژه‌ای نداشت. زاون همیشه یک دفترچه پاره همراهش

پرسه

استقبال از شکست‌ها؛ چرا و چگونه؟

چنددقیقه به‌عکس یکس تازه می‌گذاشتن، زیر عکس‌ها هم هی کامنت می‌گذاشتیم، حقیقی بله گفته یا نه» و بعد ریزریز می‌خندد. انکار همه نتیجه را فراموش کرده‌اند. بادشان رفته که تیم‌ملی باخته است. چه‌درست و چه‌غلط، در آزمون استرالیا مردود شده‌اند و حالا وقتش است کمی توضیح بدهند. امیر که در محدوده میدان آرژانتین در یک‌فست‌فود کار می‌کند می‌گوید آنها که از بازنده استقبال می‌کنند، باخت را قبول ندارند چون نیمه‌پرلیوان را می‌بینند و احتمالا راست هم می‌گویند، چون بعید نیست که همین به‌به و چه‌چه‌ها، خیلی‌زود به‌وارونگی بدل شود. شاید به‌این‌دلیل که به‌قول امیر، «اتحاد فقط براساس نتیجه نیست، ما ایرانی‌ها تو غم‌ها شریک همدیگه‌ایم، حتی خیلی بیشتر از شادی‌ها، تو مجالس غم، هوای همو داریم.»

بالین‌همه محمدرضا که نوجوان است به‌عنوان یکی از همین مردمی که همه‌جا از تشییع پاشایی تا استقبال از تیم‌ملی شکست‌خورده شرکت کرده، نگاه دیگری دارد: «خب تیم بازنده هورا ننداره اما

تیم برنده چی؟ اگه می‌بردیم هم به همین راحتی می‌تونستیم بریم تو خیابون و شادی کنیم؟ اون موقع کلی مشکل بود، یادم می‌اد وسط بازی ایران- آرژانتین تو جام‌جهانی بابام به‌لحظه از برد تیم ایران ترسید

و رفت در حیاط رو چک کرد، مبادا جوونا بریزن و شلوغ‌بازی در بیارن. اما بالاخره این انرژی بازی، این انرژی ۹۰دقیقه بازی رو دیدن باید به‌جایی خالی بشه، رفتن به فرودگاه، برای همین کاراست.»

زندگی دیگران

فیلمسازی به سبک جمهوری خواهان

عماد پورشه‌ریاری



مورد نقد گرفته است.

داستان از جایی شروع شد که مایکل مور در تویییتی اسنایپرها را «بزدل» خواند و نوشت «عمویش در جنگ‌جهانی دوم با شلیک یک تک‌تیرانداز زاپنی کشته شده»، سث روگان هم در توییتری با همین مضمون با اشاره به صحنه‌ای از فیلم «لعنتی‌های بی‌آبرو» تارانتینو، تلویحا «تک‌تیرانداز آمریکایی» را یک پروپاگاندای سیاسی خواند. منظور روگان صحنه‌ای در فیلم تارانتینو است که نمایی از یک تک‌تیرانداز نازی را در قالب یک فیلم تبلیغاتی هیتلری نشان می‌دهد. گرچه مور و روگان در روزهای بعد بارها هرگونه انتقاد به فیلم ایستوود را رد کردند، اما جریانی که در رسانه‌های سینمایی شکل گرفت و پاسخ‌هایی که در طرفین موافق و مخالف ردوپل شد تا حدی شدت گرفته که ممکن است حتی سرنوشت جوایز آکادمی اسکار را نیز تغییر دهد.

در این بین پرورنده سیاسی ایستوود در رسانه‌ها در حال موشکافی است و ارتباط جریان فیلم با جمهوری خواهان پررنگ‌تر می‌شود. کارگردان کهنه‌کار هالیوود بارها و بارها در رخداد‌های سیاسی حضوری فعال داشته و در تمام این موارد ارادت و علاقه خود را به جمهوری خواهان مطرح کرده است. ایستود در انتخابات ریاست‌جمهوری دوره‌های قبل‌تر از مک‌کین دفاع می‌کرد و در انتخابات اخیر نیز حین سخنرانی در جلسه‌ای که در هواداری از میت رامنی برگزار شده بود، شوی سیاسی ویژه‌ای راه انداخت و یک‌صندلی

سعید برآبادی؛ اینکه به استقبال شکست و شکست‌خورده‌ها می‌رویم، یک‌پدیده است یا یک‌توهم ژورنالیستی؟ اما مگر برای شکست‌خوردگان روبه‌روی تیم آرژانتین به خیابان ترقفیم؟ مگر برای افزایش قیمت دلار، برای خشک‌شدن ارومیه و باخت تیم‌فوتبال در استرالیا همان‌قدر گرم عمل نکردیم که در روزهای شادمانی درخشش والیبالیست‌ها و بازگشت آپ به زاینده‌رود و هامون؟ در برابر سوال «اگر موقعیت جور دیگری بود به استقبال شکست‌ها و شکست‌خورده‌ها می‌رفتید یا نه؟» هرکدام از عابران این شهر پاسخی دارند اما بیشترشان ترجیح می‌دهند از استقبال چند روز پیش تیم‌ملی فوتبال بگویند. یکی می‌گوید، حتما می‌رفته چون به‌نظرش تیم‌ملی بهترین بازی خودش را ازایه داده و یک‌نفر دیگری می‌گوید اصلا نمی‌رفته، چون به‌نظرش بازی بازیکنان تیم‌ملی طوری نبوده که بخواهد این همه تشویق و احترام داشته باشد و بعد تأکید می‌کند «با آن‌همه پولی هم که خرج تیم شده بود برای رفتن به استرالیا.» بالین‌حساب آنچه فرودگاه امام‌خمینی (ره) را در مراسم بازگشت فوتبالیست‌ها از جام ملت‌های آسیا شلوغ کرده بود، چه بود؟ چه انگیزه‌ای است که هزاران نفر را می‌کشاند به‌سمت تقدیر از باخت و بازنده؟ یا شرکت در مراسم عزاداری به مانند آنچه در بدرقه مرضی پاشایی رخ داد؟

محمد که قبل‌تر، از میشش به رفتن گفته بود، می‌گوید: «البته من شرایطش رو نداشت‌م که برم، چون نیاز به ماشین شخصی دارم او واقعا چرا نریم؟ تیم ما

تک‌تیرانداز آمریکایی» آخرین فیلم ایستوود ۸۴ساله است؛ ایستوودی که در بین تمام کارگردان‌ها و اهالی هالیوود یکی از جمهوری‌خواه‌ترین افراد است. تمام فعالیت‌های سیاسی ایستوود بعد از رفت‌وآمدهای توییتری و چندپاداشت تندوتیز سینمایی بیش از هرزمانی مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفته است.

«تک‌تیرانداز آمریکایی»، بدون شک یکی از مهم‌ترین فیلم‌های سال است؛ فیلمی که در شش‌بخش مختلف از جمله بهترین فیلم، نامزد اسکار شده و احتمال اینکه این مجسمه طلایی را از نیز آزان خود کند، کم نیست. اما در این صورت نیز «تک‌تیرانداز آمریکایی» در تاریخ سینمای هالیوود نه به‌عنوان یک‌فیلم اسکاری و پرفروش، بلکه به‌عنوان یکی از سیاسی‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای آمریکا ماندگار خواهد شد.

فیلم داستان زندگی کریس کایل (با بازی بردلی کوپر) قهرمان جنگی ارتش آمریکاست؛ تک‌تیراندازی که به گواه خودش در طول زندگی نه‌چندان بلندش، مامور مرگ ۲۵۵نفر (به‌طور رسمی ۱۶۰نفر) از نظامیان و شبه‌نظامیان عراقی، در طول جنگ عراق بوده و زندگی و خانواده‌اش را آنطور که در روایت ایستوود آمده، فدای کشورش می‌کند. آشوتینس برای نیویورکتایمز نوشت، گفته در ماجرای یک‌ناسیونالیست دوآتشه، یک‌کابوی سبیلک، که به ارتش آمریکا می‌پیوندد و بعد از رویارویی با حادنه ۱۱سپتامبر در قامت یک تک‌تیرانداز کارگشته وارد عراق می‌شود. همان‌طور که انتظار می‌رفت، فیلم یک اثر وطن‌پرستانه حرفه‌ای است و بازمم مطابق انتظار، فیلم فروش بسیار بالایی داشت و توانست چندرکورد فروش را نیز بشکند.

اما داستان حاشیه‌های فیلم نه در فروش بالای آن شکل گرفته، نه در تعداد اسکارهایی که برایش نامزد شده، نه حتی در بازی خوب بردلی کوپر در نقش یک سرباز فدای وطن، فیلم در تحسین یک اسنایپر پارانوئید